



۲۰۱۹/۰۴/۲۴



نصیر فیاض

تناقض آشکار

در نفس تفسیر ستره محکمه بر ابقای رئیس جمهور



وقتی قلم بر بیان واقعیت های تکان دهنده این سرزمین برمی داریم، ناخودآگاه سایه توهم اعمال فشار مستقیم اهرم قدرت را احساس می کنیم، و این همان نشانه بارز وجود رژیم های خودکامه و دکتاتور در کشورهای جهان سومی است.



نصیر فیاض

آنچه را من به عنوان شاگرد حوزه سیاست از سرنوشت سیاسی مردم افغانستان در جامعه متکثر اما گره خورده به گرایش های قومی تا حالا دریافته ام، استمرار ابقای قدرت و دوام ظلم اقلیت سیاسی از هر قوم و تبار، به نام مردم بالای مردم بوده است. در اینجا نه تنها ایجاد اصل قومی شدن سیاست به وسیله رهبران سنتی در رأس جامعه، انعکاس پیچیده ای بر محدوده ای از بیماران زبانی اجتماع مارا بگونه ای شکل داده است

که جدال دوامدار بر سر تعریف هویت ملی (افغان) تراژیدی ملت سازی را با چالش تفسیر افغان یا افغانستانی رقم زده است. زمانیکه پُست های زیاد فیسبوکی فعالین رسانه های اجتماعی را ورق بزنید به خوبی در می یابید که تأثیر تلاش رهبران سنتی محافظه کار، در اجرای بازی قومی محور، با شعار جذاب پاسبانان بلامنازه هویتی به سادگی جاگزین برنامه های خدمتگذارانه و قابل ائناح برای جامعه شده است، درست گریز از نکته ای که مؤید انکشاف کشورهای توسعه یافته امروزی می باشد. امروزه برخی از جوانان این سرزمین رئیس جمهور غنی را چشم بسته بدلیل پشتون بودنش دوست دارند و از آن حمایت می کنند تا اصل کارایی و محاسبه خدمت گذاری، درست مثل برخی رهبران قوم گرای غیر پشتون که هم تباران شان بدلیل هم زبانی و حتی فراتر از آن هم قومی بودن یا هم سمت بودن با آنها، از آنها حمایت می کنند تا چگونگی مفید بودن آنها در جامعه. در میان این همه، برایم دردناکتر این است که روشنفکرترین و باسوادترین قشر این جامعه، بدون کوچکترین محاسبه ای از خدمتگذاری رهبران همزبان و هم قوم شان، فقط بدلیل وابستگی های قومی و زبانی، صف بزرگی از دنباله روان چشم بسته را در حمایت از آن هایی شکل داده اند که بزرگترین شانس های انکشاف سیاسی - اقتصادی این سرزمین را بر مسیر بطلاق از بدبختی ها و توهم سمت داده اند.

زمانیکه من از وجود ناکارایی و نارسایی های عریان رهبران امروزی نقد می کنم ، ده ها فحش و ناسازی از بیماران قومی و قسمتی از جیره خوران فیسبوکی اهرم قدرت را مقابل می شوم که انتظار نقد گذشتگان سیاسی را در مقایسه به رهبران خودکامه امروزی دارند. در این نکته شک ندارم که آرمان عدالت مردم از جنایت ها، فساد ها و خیانت های رهبران گذشته که دستان شان به خون هزاران باشنده این سرزمین آلوده است، و از پول بیت المال صاحب بلند منزل ها و شرکت های بزرگ در داخل و خارج شده اند، چی رسد به آنهایی که به نام قوم، مذهب و زبان کابل را ویران کردند و هزاران زن، مرد و طفل این سرزمین را سر بریدند و دارایی های شان را به یغما بردند، قربانی صلح امروزی خواهد شد، اما توجیه تکرار رویکرد مریض و وحشتناک امروزی به خیانت های رهبران دیروز ادامه همان مسیر انارشیک است که راه به ریختن خون بیشتر و بیشتر از (من و تو) باز می کند، تا رهبران سیاسی همزبان ما و فرزندان نازدانه شان، که همه در کشورهای توسعه یافته با زندگی توأم با آسایش و عیش عجین شده اند. این مقدمه را فقط برای درکی از بیطرفی و گریز از وابستگی های قومی می نویسم تا مهر بی بنیادی از تعصب در جبینم حک نشود، در حالیکه وجود خانوادگی ام تلفیق ای از دو زبانی پشتو و دری است که مانند سایر هویت ها و زبان های این سرزمین بدان افتخار می کنم.

اصل مسئله از مقاله امروزم اختصاری از توهم زایی دستگاه حاکم قدرت در حکومت وحدت ملی است که به نام قانون و مردم قواعد بازی دیموکراتیک را برخلاف قانون و مردم، بر محدوده ای از خودکامگی اقلیت گرا در حوزه سیاست و تازه به دوران رسیدگان قدرت منتهی می کنند.

در اینجا می خواهم بر سه مسئله تکان دهنده که هر ضلع آن از جانب ستراتیژیستین های حکومت، در تضاد به آرمان و مسیر گفت و گو های صلح سمت می یابد، به شرح ذیل تمرکز کنم:

❖ اول : تلاش خود بافته ارگ ریاست جمهوری بر نوک شمشیر دستگاه قضایی افغانستان، در نفس خود با چلنج های بزرگی پرادوکس (حقوقی - سیاسی) منتهی شده است. در اینجا دو مسئله قابل مکت است. نخست تمسک ارگ ریاست جمهوری و ستره محکمه افغانستان بر بند دوم ماده شصت یک قانون اساسی افغانستان، در حالیکه بند سوم همین قانون تدویر انتخابات ریاست جمهوری را در خلال مدت سی الی شصت روز قبل از اول جوزای سال پنجم عمر حکومت تصریح کرده است، نکته ای که ارگ ریاست جمهوری وجود و کارایی آن را با مداخلات عریان سیاسی به گند کشید و هیچگاهی کمیسیون انتخابات، مستقل و توانمند شکل نیافت، تا به این امر رسیدگی کند و یا رسیدگی کرده بتواند. دوسیه های ننگین کمیشنرانی قبلی و قبلی تر، هر یک نشاندهنده وجود همین حالت لجام گسیخته و انارشیک است که ارگ به عنوان تاکتیک قابل ابقا، قبلاً آن را پیش بینی کرده بود. در اینجا انتخابات اخیر پارلمانی را به عنوان مشت نمونه خروار مصداق قرار می دهیم. حالا سؤال اساسی این است که هیچگاهی ارگ از مداخله در امور انتخابات دست نمی بردارد و زمانی که قانون پوه سرور دانش به عنوان معاون دوم ریاست جمهوری، فیصله رسمی کمیسیون شکایات انتخاباتی را مبنی بر ابطال انتخابات حوزه کابل با مداخله خیلی عریان به چلنج می کشد، تدویر انتخابات ریاست جمهوری مستقل، گذر از هفت خان رستم است و در اینجا حکومت است که تعیین خواهد کرد، پیروز میدان نبرد سیاسی کی باشد.

❖ دوم: تفسیر ستره محکمه بر ابقای عمر حکومت در حالی صورت می‌گیرد که حکومتی، به نام وحدت ملی با پادرمیانی وزیر خارجه پیشین امریکا، آقای جان کری به شکل سیاسی رقم خورد تا شکل حقوقی آن، و حکومت میان رئیس جمهور و رئیس اجرایی (پنجاه - پنجاه) تقسیم شد. در تفسیر اخیر ستره محکمه، دوام کار رئیس جمهور و معاونین آن که یکی آن قبلاً از دایره قدرت خلع شده است، پیش بینی گردیده، اما در مورد ریاست اجرایی هیچ وضاحت داده نشده است. ارگ ریاست جمهوری وجود ریاست اجرایی را بر صلاحیت های رئیس جمهور در پراگراف بیستم، ماده شصت و چهارم قانون اساسی تمسک می‌کند که در آن آمده است:

پراگراف بیستم ماده ۶۴ قانون اساسی "تأسیس کمیسیون ها به منظور بهبود اداره کشور مطابق به احکام قانون" از صلاحیت های رئیس جمهور است، اما آیا ریاست اجرایی (کمیسیون) است، که صلاحیت ایجاد آن را رئیس جمهور داشته باشد؟ که به شرح ذیل بدان می‌پردازیم:

نخست ریاست اجرایی کمیسیون نبوده بلکه در سند امضاء شده میان اشرف غنی احمدزی و داکتر عبدالله عبدالله به مثابه یک رکن مساوی اداری در ساختار حکومت وحدت ملی در نظر گرفته شده است تا کمیسیونی که در ماده شصت و چهارم قانون اساسی بدان پرداخته شده است و معنی و مفهوم کمیسیون با رکن مساوی اداری، مثل معنی و مفهوم شب و روز متفاوت است.

❖ سوم: اگر چشم بسته قبول کنیم که مفهوم کمیسیون با ریاست اجرایی یکی است، در این صورت داکتر عبدالله عبدالله مأمور رئیس جمهور بوده و بایست قبل از ثبت نامش به عنوان نامزد ریاست جمهوری از سمتش، استعفا می‌داد و همزمان با آن محمد محقق به عنوان معاون پکیچ انتخاباتی محمد حنیف اتمر بایست قبل از ثبت نام استعفا می‌داد، و یا هم کمیسیون جدید شکایات انتخاباتی که وجود استقلال عمل در آن با توجه به قرائین موجود کمرنگ می‌نماید، در صورت اکت استقلال این دو مأمور حکومت را از لیست نامزدان انتخابات ریاست جمهوری بایست حذف کند.

❖ چهارم: چطور ممکن است که به تفسیر ستره محکمه و ارگ مبنی بر صلاحیت ایجاد ریاست اجرایی به عنوان مأمور رئیس جمهور، یک مأمور بتواند نصف کابینه را تعیین منصب کند.

مسئله دوم در اینجا تدویر لویه جرگه فارغ از صلاحیت های رئیس جمهور است. در هیچ جای قانون اساسی بر لویه جرگه مشورتی صراحت داده نشده است و در حالیکه هیچ طرف از اطراف سیاسی و حتی شریک قدرت آقای غنی در حکومت وحدت ملی، لویه جرگه مشورتی صلح را قبول نداشته و تحریم کرده اند، اما با آنها ستراتیژیستین های دربار و رئیس جمهور غنی در تلاش رفع انزوای آقای غنی از راه های فشار علیه امریکا، طالبان، اپوزسیون نام یافته سیاسی و حتی نصفی از حکومت اند. هرچند اصل نظر و مشوره ای ظاهراً نمایندگان مردم در لویه جرگه مشورتی که منتقدین حکومت آن را سلیقه گرایانه و فرمایشی و از میان طرفداران همسو با رئیس جمهور عنوان می‌کنند، بار الزامی ندارد، اما با آن هم می‌تواند ذهنیت مخالف تلاش های موجود صلح را به عنوان نماد از فشار رویکرد انتزاعی ارگ شکل دهد، تا مسیر راه یافته در گفت و گو های صلح به بن بست کشانیده شود.

مسئله سوم تکان دهنده تر از هر دو مسئله قبلی است. در اینجا آمادگی حکومت برای افتتاح پارلمان خیالی برای من به عنوان یک خبرنگار بر مبنی دلایل ذیل تکان دهنده بود:

- اول: کمیشنران قبلی کمیسیون های انتخاباتی به دلیل فساد گسترده و وجود تعفن صریح در انتخابات پارلمانی به محکمه معرفی شده اند، چطور ممکن است که بدلیل فساد و رویکرد غیر قانونی، فاعل مجازات اما فعل آن مشروعیت یابد.
 - دوم: در حالیکه کمیسیون شکایات انتخاباتی سرنوشت آرای چندین ولایت به شمول پایتخت (کابل) را نهایی نساخته اند، چگونه ممکن است ارگ با دست و پاچگی بتواند یک پارلمان خیالی، شکسته و ریخته از مشروعیت قانونی را افتتاح کند.
 - سوم: به رسم اینکه ما و مردم هیچ چیزی از قانون و منطق ندانیم و بپذیریم که حکومت پارلمان را به بهانه های مصلحت گرایی سیاسی افتتاح کند، در عدم وجود نمایندگان چند ولایت چطور پارلمان خواهد توانست انتخابات رئیس مجلس، معاونین و هیأت اداری را تدویر کند.
- در اینجا می خواهیم بحثم را به تحلیل کوتاه از دکتاتوری خود ساخته قدرت به نام قانون و مردم، به شرح ذیل جمع بندی کنم:
- رئیس جمهور غنی و یک حلقه کوچک کنار آن در تلاش بیلانس سازی سیاسی در مقابل جناح های فعال در حوزه نظام سازی بعدی، با توسل به سیاست ماکیاولیستی (رسیدن به قدرت به هر نحو ممکن) اند و در میان این رقابت، فقط قانون و مردم اند که نشانه این بازی قدرت قرار می گیرند.
 - دوم: اگر قاعده بازی از جانب ارگ بر مبنی اصل سیاست باخت رقم بخورد در این میان باز هم تنها مردم اند که ضرر بزرگ از این سیاست را خواهند دید تا بیلینر های سیاسی اهرم قدرت و بیرون از آن که هر کدام میلیون ها دالر در اکونت های خارجی دارند و خانواده های شان نیز در افغانستان زندگی نمی کنند، و در صورت ایجاد آشوب غیر قابل کنترل مانند گذشته به سادگی این کشور را ترک خواهد گفت.
 - سوم: تاکید بر سیاست باخت از جانب ارگ، اصل آشتی پذیری و ایجاد زبان مشترک میان بازی گران موجود سیاسی در افغانستان را بیشتر از پیش پیچیده خواهد ساخت و این تلاش می تواند باز مسیر جنگ های شدیدتر از امروز در افغانستان را منجر شود.
 - چهارم: اگر وضعیت رقابت انارشیک و لجام گسیخته با اصل لجاجت و واگرایی سیاسی گره بخورد می تواند نوسان بزرگ اقتصادی را در کنار توهم امنیتی به گونه خیلی آنی ایجاد کند که در اینجا صعود نرخ دالر در برابر پول افغانی قیمت های مواد اولیه را با تبلور (انفلاسیون دونده) رقم خواهد زد.
- و در نهایت اگر سیاست ابقا با تفسیر اصل ماکیاولیزم منتهی شود، حکومت که کنترل درست بر اراضی اش را ندارد و حتی در شهرهای بزرگ مافیای قدرت و گروه های جنایی را مهار کرده نمی تواند، صعود گراف جرایم جنایی در شهر ها از ترور، اختطاف و سرقت های مسلحانه تا قطاع الطریقی قابل پیش بینی خواهد بود.

